

باید طوری به آینده فکر کرد که از مسیر زندگی مدرن، زندگی دیگری متولد شود

شماره پرسش: ۲۲۵۷۴

تاریخ ارسال پرسش: ۱۳۹۷/۶/۴ ۰۳:۵۰:۱۰

متن پرسش

سلام و عرض ادب خدمت استاد جانمان: استاد من در کودکی زندگیه پدر بزرگ و مادر بزرگ خود را که در روستا بودند درک کردم. حدود پانزده سال قبل و الان بخواطر شغلم آمدم شهر و خدا را شکر شغل با درآمد خوبی دارم. ولی چیزی که خیلی اذیتم میکنه اینه که زندگی خودم را با آنها مقایسه می کنم می بینم خیلی فرق داره، همیشه حسرت زندگی قبل را می خورم و با خودم میگم چه زندگی داشتن این قدیمیا. چند تا گاو و چند تا مرغ و یک حیاط بزرگ و سالی یکی دو بار چلوگوشت میخوردن با نان خشک و ماست و شیر این ظاهرش بود ولی باطن زندگیشون اصلا نگران رزق و روزی نبودن چقدر وقت برای با خود بودن داشتند، چقدر عبادت و همدلی داشتند. خیلی چیزای دیگه ولی ما باید صبح تا عصر حتما بریم سر کار، در کل، روزها تکراری هستش بی دلیل وقتامون پره، همیشه نگرانی داریم، انگار از قبل زندگی ما را کسایی که لیاقتش را ندارن برنامه ریزی کردن و ما هم باید طبق همون برنامه زندگی کنیم تا بمیریم. حالا وقتی زندگی دوران پیامبر صلی الله علیه و اله را مطالعه می کنم آتش می گیرم. ای کاش می تونستم برم تو طبیعت و دوباره زندگی ساده و بدون استرس و با خدا بودن را داشته باشم. التماس دعا

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: این از اقتضائات فرهنگ مدرنیته است و غفلت از آن نوع زندگی در بستری که خداوند برای بشر رقم زده. البته نباید بخواهیم به گذشته برگشت کنیم، بلکه باید طوری به آینده فکر کرد که از مسیر زندگی مدرن، زندگی دیگری متولد شود که آن زندگی نسبت خود را دوباره با طبیعت برقرار کند. موفق باشید